

[بررسی جریان استصحاب حجیت فتوای حجیت میت 2](#_Toc503185127)

[جواب دوم: عدم وجود موضوع متیقن 2](#_Toc503185128)

[بیان اول: عدم جعل حجیت در زمان مشکوک 2](#_Toc503185129)

[بیان دوم: عدم یقین سابق به حجیت قول مجتهد مرده نسبت ایندگان 3](#_Toc503185130)

[تفاوت بین دو بیان 3](#_Toc503185131)

[ادله قائلین به عدم جواز تقلید ابتدایی از مجتهد میت 4](#_Toc503185132)

[وجه اول: بعضی از روایات. 4](#_Toc503185133)

[اشکال: ظهور روایت در خالی بودن زمین از امام است نه مرجع تقلید 4](#_Toc503185134)

[جواب 4](#_Toc503185135)

[وجه دوم: سیره عقلاء 6](#_Toc503185136)

[وجود سیره فی الجمله 6](#_Toc503185137)

**موضوع**: بررسی استصحاب حجیت نظر مجتهد میت /جواز تقلید ابتدایی از مجتهد میت /اجتهاد و تقلید

**خلاصه مباحث گذشته:**

درجلسه گذشته بیان شد دو نکته در کلام مرحوم اخوند وجود دارد یکی اینکه ایشان ادعای قطع به انتفاء موضوع حجیت رای مجتهد داریم یعنی حجیت رای مجتهد موضوعش خود رای مجتهد است و با فوت مجتهد قطع به انتفاء موضوع داریم فلذا استصحاب جاری نمیشود. البته مرحوم شیخ ادعای شک در انتفاء موضوع داریم و باز هم استصحاب جاری نمیشود. ولی استاد فرمود برای ما موضوع حجیت که رای مجتهد است با فوت او از بین نمیرود. نکته دوم کلام مرحوم اخوند قیاس بحث ما به تبدل رای مجتهد یا عارض شدن بیماری مثل جنون بر مجتهد است که همان طوری که در صورت تبدل رای مجتهد حجیت رای سابق از بین میرود در ما نحن فیه نیز با فوت مجتهد حجیت رای او نیز زایل میشود. استاد فرمود این قیاس درست نیست زیرا در صورت تبدل رای مجتهد حدوثش را بین میبرد و از اول حدوث رای را از بین میبرد ولی در ما نحن فیه حدوثش کما کان باقی است.

# بررسی جریان استصحاب حجیت فتوای حجیت میت

## جواب دوم: عدم وجود موضوع متیقن

جوابی دومی دادند از این استصحاب که مهم این جواب است.و ان جواب این است که رکن رکین استصحاب، یقین سابق است و یقین سابق در این جا منتفی ست. زیرا ما یقین نداریم به حجیت فتوای مجتهد میت در حق مکلفی که میخواهد تقلید کند. دو بیان برای این ادعا ارائه میشود.

## بیان اول: عدم جعل حجیت در زمان مشکوک

نسبت به جعل: ما دو قسم حجیت داریم: حجیه انشائیه و حجیه فعلیه. متیقن شما یا باید حجیت انشائیه باشد و به تعبیر مرحوم اخوند حجیت شانیه متیقن است.یا حجیت فعلیه که موضوعش فعلی شده است و در هر دو قسم ما متیقن سابق نداریم.

اما حجیت انشائیه چون انشاء از اول بین اقل و اکثر مردد است. بین وسیع و ضیق. از اول نمیدانیم این که انشاء شده است، ایا، برای قول مجتهد مطلقا جعل شد و لو مات یا در خصوص زمانی که حیات دارد. شک داریم. شک در مقدار جعل است. یقینا این جعل صورت گرفته است اما متقین از این جعل، تا زمانی است که زنده است این جعل صورت گرفته است یا بعد از موتش نیز این جعل ادامه دارد. این جا مرجع ما عدم جعل حجیت است در مقدارمشکوک. ما اصل جعل حجیت را برای این عامی که مجتهد را درک نکرده است، شک داریم. استصحاب می گوید که این جعل، صورت نگرفته است. ما یقین نداریم به جعل، شک داریم، شبیه ان چه در استصحاب شرائع سابقه بود، در ان جا هم همین اشکال، مطرح بود.

و اما نسبت به مجعول، ما یقین به مجعول نداریم. یقین به حجیت فعلیه نداریم. حجیت فعلیه قول مجتهد به این است که عامی او را درک بکند. اگر عامی او را درک بکند، در معرض این باشد که از این مجتهد تقلید بکند، حجیت در حقش فعلی می شود.وقتی می تواند بگوید که این فتوا برای من حجت است، و بالفعل حجت است، که شرائط در عامی هم باشد. در ان زمان باشد. محل ابتلاء یا در معرض ابتلاء، واقعه باشد تا بگوید که این فتوای مجتهد در حق من حجت است. حتی اگر مرد است، مسائل حیض را که مجتهد گفته است، در حقش حجیت ندارد. چون در معرض ابتلاءش نیست. حجیت فعلیه به این است که بشود به عامی، مقلد خطاب بکنیم. وقتی هنوز ان وقت در معرض ابتلاء قرار نگرفته است، حجیت در حقش فعلی نیست. پس این عامی که الان به دنیا امده است شک دارد در اصل ان حجیت فعلیه در حقش. یقین ندارد که اقوال این مجتهد، در حقش یک زمانی فعلی بوده است.

بله. اگر این مقلد در یک زمانی، این مجتهد رادرک کرد و لو نرفت سراغتش، ولی ان حجیت در حقش فعلی شده است. الان اقوال این مجتهد، در حق این عامی که درک کرده است، و لو تقلید نکرده است، در حقش فعلی است.

کسی نگوید در حق این عامی نیز استصحاب عدم جعل جاری ست، تعارض می کند با استصحاب عدم مجعول.

زیرا گفته میشود که در باب استصحاب، ما گفتیم که استصحاب عدم جعل، جاری ست. مشکل ندارد. ولی نمی تواند معارضه بکند با استصحاب بقاء مجعول. عرفا در این گونه موارد، عرف مجعول را مصداق لا تنقص می داند و این را مثل ناسخ استصحاب عدم جعل می بیند. که در محلش بحث شده است.

حاصل کلام این است که در بیان اول می گوییم که یقین نداریم به انشاء بلکه سعه انشاء مشکوک است، و اصل عدم است. یقین نداریم به حجیت فعلیه، بلکه حجیت فعلیه، مسبوق به عدم است. استصحاب می گوید که حجیت فعلیه محقق نبوده است،

## بیان دوم: عدم یقین سابق به حجیت قول مجتهد مرده نسبت ایندگان

مجتهد و مقلد هر دو شک در حجیت فتوای مجتهدی است که در زمان لاحق و اینده مقلدی پیدا شده است که میخواهد از مجتهد میت تقلید کند زیرا بالاخره ادله ای وجود داشت که دلالت بر عدم حجیت میکرد فلذا برای انها شک پیدا میشود. و یقیین به حجیت علی الاطلاق پیدا نمیشود فلذا موضوع ندارد و استصحاب جاری نمیشود.شاید از اول شارع فرموده است که قول مجتهد برای کسانی حجیت دارد که او را درک کنند

## تفاوت بین دو بیان

در بیان اول کسی که مجتهد را درک کرده است ولی از او تقلید نکرده است و بعد مجتهد فوت شد در این صورت این مکلف طبق بیان اول میتواند حجیت قول مجتهد مرده را استصحاب کند ولی در بیان دوم حتی این فرد نیز نمیتواند استصحاب را اجرا کند زیرا از اول ضیق است و ممکن است که برای کسی حجیت جعل شده باشد که از نیز تقلید کرده باشد خصوصا با توجه به اینکه فتوای مجتهد صرف معذریت باشد و چون التزام نداشته است پس نمیتواند استصحاب را جاری کند.

# ادله قائلین به عدم جواز تقلید ابتدایی از مجتهد میت

## وجه اول: بعضی از روایات.

(( قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَبْقَى الْأَرْضُ بِلَا عَالِمٍ حَيٍّ ظَاهِرٍ يَفْزَعُ إِلَيْهِ النَّاسُ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ؟ فَقَالَ لِي: إِذًا، لَا يُعْبَدُ اللَّهُ، يَا أَبَا يُوسُفَ.))[[1]](#footnote-1)

گفتند که بعید نیست که این روایت، دلالت داشته باشد بر این که باید سراغ زنده رفت. سراغ زنده نروی، لا یعبد الله. اگر عالم در میان مردم نباشد، حلال و حرام را عالم به مردم نگوید، چه طور مردم بندگی کنند. بندگی خدا ممکن نیست. از این روایت استفاده کردند که مردم باید به عالم حی مراجعه بکنند و تقلید از میت، در حلال و حرام جائز نیست.

## اشکال: ظهور روایت در خالی بودن زمین از امام است نه مرجع تقلید

در این روایت به نقل بصائر الدرجات "عالم منکم" دارد. ظاهرش این است که یعنی از ائمه معصومین زمین خالی میشود؟. در حقیقت سوال می کند که میشود زمین خالی از حجت باشد. این ربطی به مرجع تقلید ندارد. اما منظور از کلمه ظاهر این است که ظاهر البرهان است نه این که ظاهر یعنی ظاهر الجسم باشد. ظاهر البرهان یعنی برهانش ظاهر است. غلبه دارد بر دیگران. البته کلمه ظاهر اشتباه است. بلکه طاهر صحیحش بوده است. طاهر یعنی معصوم. عالم طاهر منکم بوده است. و مربوط به امام زمان است. سوال می کند می شود زمین خالی از حجت باشدحضرت فرمود که اگر خالی از حجت باشد، بندگی خدا نمیشود. بندگی انسان ها به واسطه حجت حق است. اگر حجت حق نباشد، بندگی معنا ندارد.

## جواب

اولا: منکم در بصائر الدرجات هست، و ثابت نیست. و بحثی است که در بصائر الدرجات، زیاداتی شده است و اعتبارش ثابت نیست.

گذشته که عالم منکم، منکم نه این که از ائمه باشد بلکه ممکن است معنای منکم ان باشد که راه شما را رفته است. نظیرسلمان منا اهل البیت. نسخه علل منکم ندارد. خصوصا که کلمه ظاهر دارد. و این زمان امام ظاهری وجود ندارد.

این که کسی ادعاء بکند ظاهر یعنی طاهر، این خلاف نسخه هاست ودر هیچ نسخه ای و نسخه بدلی نیامده است.

و این که کسی بگوید ظاهر یعنی ظاهر البرهان، برهانش ظاهر است. برهانش غالب است، خلاف ظاهر است.

نهایت چیزی که میتوان در تقریب استدلال گفت این است که سائل "ظاهر" را بعد از حی می اورد فلذا میدانسته است که یک امام غائبی هست. سوال می کند یک امام زنده ظاهری هم هست یا نیست. حضرت فرموده است که حتما در هر زمانی، یک عالم حی ظاهری وجود دارد که مردم از او باید مساله را بپرسند و گرنه راه بندگی خدا مسدود می شود. پس این روایت دلالت دارد که مرجع باید حی باشد. و میت نمی تواند مرجع باشد.

و لکن به ذهن می اید که ما نمی توانیم از این روایت، بفهمیم که مرجع تقلید باید حی باشد. و لو اینکه این روایت می فهماند در هر زمانی باید عالم حی ظاهری باشد که یفزع الیه الناس فی حلالهم و حرامهم شود و لکن این ملازمه ندارد که این شخص باید مرجع تقلید هم باشد. الان هم در بلاد این طوری است که یک عالم متقی و پرهیزگاری وجود دارد که مردم می روند مسائلشان را از او می پرسند، راه بندگی هم باز می شود، و لو این که ان اقا، فتاوی خودش را نگوید. فتوای مرجع تقلید را بگوید.

این وجدانی هست. لازم نیست که بروند از مرجع تقلید سوال بکنند. از هر عالمی که حجت را برای او بیان بکند. اگر بناء شد تقلید میت جائز باشد، و بناء شد اعلم اموات هم واجب التقلید باشد، یک شخصی در یک شهری، عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم و حرامهم، او هم فتوای همان میت اعلم را بیان می کند و مردم هم بندگی خدا را می کنند. این که به حی باید رجوع کنند، دلالت دارد. عالم حی منشا بندگی خداست، دلالت دارد. اما این که باید فتوایش را بگوید، مرجع تقلید باشد، را نمیتوان استفاده کرد. شاهدش عملکرد مردم درخارج است که اکثر مردم، جل مردم، بندگی شان به این است که رجوع می کنند به عالم شهرشان، او بیان می کند، و لو مرجع تقلید نیست، احکام مرجع تقلید را بیان می کند، همین هم کافی است که مردم، به بندگی خدا برسند

خلاصه: راه بندگی خدا منحصر نیست که انسان عمل به قول مجتهد حی بکند. راه بندگی این است که عمل طبق حجت شود. منتها حجت را چون عموم مردم نمی فهمند، باید بروند از حی یاد بگیرند. و لو این حی، فتوای میت را بگوید. مهم این است که ان حجت را بگوید برای مردم نه این که مرجع تقلید باشد.

این استدلال به این روایت را گرچه سندش تمام است، ولی از نظر دلالی نتوانستیم قبول بکنیم.

## وجه دوم: سیره عقلاء

سیره عقلاء بر این است که تقلید میت جائز نیست. از لحاط عمل نیز این گونه است. عموم مردم، در ذهنشان این است که علم پیشرفت کرده است. و می گویند که این متخصصین درست است که در زمان خودشان یک فحلی بودند. بزرگی بودند. از نوابغ بودند. ولی الان علم رشد کرده است. ترقی کرده است و متفکرین متاخذ قولشان اقرب به واقع است. شما الان فتاوی شیخ طوسی در نهایه را با فتاوی علمای معاصر مقایسه کنید. از نظر قوت خیلی فرق می کند. علماء، فقهائی که امدند، مناقشات قوی کردند و منع های قوی نسبت به انها دارند. این که فقه، تطور پیدا کرده است. اصول تکامل پیدا کرده است، و بر اثر این تکامل زیاد، مطلب واضح تر شده است. جهل ها کمتر شده است. زاویه های بیشتری روشن شده است ما که اصلا می گوییم فتاوی مثل بوعلی سینا که اصلا متروک شده است. این نوع رجوع ها کار جهال است که دنبالش می روند.

## وجود سیره فی الجمله

و لکن سیره در جایی ست که فاصله زمانی زیاد باشد. تطور عظیمی رخ داده باشد. سیره همین طور است. ولی اگر دیروز مجتهد مرده است، امروز این تصمیم گرفته است که تقلید بکند این گونه نیست در این موارد سیره بر خلافش هست. ما دلیل دوم را که سیره عقلاء است، قبول داریم. منتهی اخص از مدعی ست. همه جا نمی توانیم سیره عقلاء را بپذیریم. فاصله زمانی زیاد باشد. تطور علم زیاد باشد. سیره عند المخالفه به حی است. اما کم باشد، نمی توانیم این را بپذیریم.

1. الإمامة و التبصرة من الحيرة، النص، ص: 27 [↑](#footnote-ref-1)